

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

کارساز نبودن تقلاً و فاعلیت عبد در تزکیه و سلوک (ص ۲۲۵ ف ۱ - ص ۲۲۶ ف ۱)

🌸 بشر در ابتدای کار به فهم و تشخیص و فاعلیت و تقلاً و هنرمندی خود خیلی متکی و امیدوار است و لذا قرار و آرام ندارد و در ذهن و اندیشه و در ظاهر و عمل دائم در تکاپوست. می‌گویند هنگامی که خداوند گل حضرت آدم علیه السلام را سرشت و به دمیدن روح در آن پرداخت، هنوز روح تا کمر آدم بیشتر دمیده نشده بود و لذا از کمر به پایین بدنش هنوز گل بود که آدم برخاست که راه بیفتد. انسان تا در خود توانایی و هنری می‌بیند آرام نمی‌گیرد. تقلاهای او هم اغلب جز خرابی ثمری ندارد. منتها تا همه‌ی هنر و توانش را به کار نبندد و عملاً بر او مکشوف نشود که تقلاهایش راه به جایی نمی‌برد، آرام نمی‌گیرد و خود را به دست خدا نمی‌سپارد تا خدا امرش را اصلاح کند. به همین خاطر هم هست که انسان تا توانایی در خود سراغ دارد، باید در انجام طاعات و عبادات و اعمال صالح بکوشد. جزای این تلاش و کوشش این است که سرانجام متوجه می‌شود که از علم و معرفت و طاعت و عبادت و تلاش و تقلائی او کاری بر نمی‌آید. وقتی عبد از فاعلیت خود قطع امید کرد و مأیوس شد از تقلاً دست می‌کشد و تشخیص و تدبیر خود را رها می‌کند و به تقدیر و تدبیر الهی تن می‌دهد. اینجاست که هم از حجاب توجه و امید داشتن به فهم و توان خویش نجات پیدا کرده و امکان می‌یابد فاعلیت حق متعال را ببیند و هم امرش اصلاح می‌شود.

در ابتدای راه انسان‌ها به تقلّاه و تلاش‌های خودشان خیلی امید بستند و لذا خیلی فعّال، پرجنب‌وجوش، پرتحرک و پرتاعت و عبادتند. دائم این جلسه برو آن جلسه برو. روزهای اوّل که با این فضاهای معنوی و با این راه آشنا می‌شود دلش می‌خواهد هر شب و روز جلسه برود، دائم مشغول عبادت باشد، دائم ذکر بگوید، دائم پیش بزرگی برود که به او دل بسته و امید دارد که از رهگذر او راه پیدا کند، تقلّاهای فوق‌العاده‌ای دارد، چرا؟ چون به همین تقلّاه و تلاش‌های خودش امید دارد که ریاضت، مجاهدات، ذکر گفتن و چلّه-نشینی‌ها او را به جایی برساند؛ لذا شلوغ و تقلّاهای اضافی می‌کند. می‌گوید هنگامی که خداوند گل حضرت آدم علیه السلام را سرشت و به دمیدن روح در آن پرداخت، هنوز روح تا کمر آدم بیشتر دمیده نشده بود و لذا از کمر به پایین بدنش هنوز گل بود که آدم برخاست که راه بیفتد. هنوز نصف بدنش گل بود، نصف دیگرش زنده شده بود. روح که تا نیمه‌ی بدنش آمد، آدم بلند شد که راه بیفتد. انسان این‌گونه است تا توانی در خود می‌بیند شروع به تقلّاه می‌کند. انسان تا در خود توانایی و هنری می‌بیند آرام نمی‌گیرد، تقلّاهای او هم اغلب جز خرابی ثمری ندارد؛ یعنی زورزدن‌های زیادی، شلوغ کردن‌ها و زیاده‌روی‌ها اثر سازنده که ندارد هیچ؛ خرابکاری هم می‌کند. می‌خواهد به خیالش زودتر به نتیجه برسد؛ ولی گاهی اوقات راه‌بندانی ایجاد می‌شود که تا آخر عمرش هم محروم می‌شود. حاج‌آقای دولابی رحمته الله می‌فرمود: قدیم آب لوله‌کشی نبود. در همین جوی‌ها شب‌ها آب می‌آمد. هر محله و خانه هم سهمی داشت که میراب تقسیم می‌کرد. از این جوی‌ها لوله‌هایی بود که آب را به آب انبار می‌رساند. ما وقتی بچه بودیم برای اینکه آب بیشتری به آب انبار بیاید با یک چوب داخل لوله می‌زدیم که راه آب باز شود؛ اما گاهی با این چوب زدن لوله می‌شکست و دیگر آبی به آب انبار نمی‌رفت. گاهی انسان با فشار آوردن راه‌بندان ایجاد می‌کند؛ صورت ظاهرش هم این است که یک بند هر روز روزه است، هر شب بیدار است، دائم به خود فشار می‌آورد. اصلاً فیزیک بدن تو طاقت این همه فشار را ندارد، فردا رنجور و بیمار می‌شوی و گوشه‌ای می‌افتی و نه به دنیا می‌رسی نه به آخرت؛ نه به معنا می‌رسی نه به ماده. فشارهای بیش از حدّ مضر است. به سیستم عصبی خودت فشار می‌آوری، فردا از نظر اعصاب بیمار می‌شوی و هیچ کاری از تو بر نمی‌آید. زیاده‌روی‌ها برایت راه‌بندان ایجاد کرد. گاهی به دلیل

همین هول زدن‌ها و شتاب‌ها و اینکه دلش می‌خواهد زودتر برود، اولیاء خدا را اذیت می‌کند. کسی را که می‌شناسی و پهلویش می‌نشینی و به او اعتقاد پیدا کردی، این طوری که به او چسبیدی و ولش نمی‌کنی، شب و روز وقت و بی‌وقت دائم مزاحمش می‌شوی، اذیت می‌شود. بزرگ است، ادب می‌کند و به رونمی‌آورد و اظهار نمی‌کند که اذیت می‌شود؛ ولی اذیت می‌شود و وقتی او اذیت شد، تو ضرر می‌کنی. گاهی انسان با زورزدن‌های زیادی خرابکاری می‌کند. در مناجاتی بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام آمده است: «**اللّٰهُمَّ مَنْ كَانَتْ مَحَاسِنُهُ مَسَاوِيًّ فَكَيْفَ لَا يَكُونُ مَسَاوِيَه مَسَاوِيًّ**»<sup>۱</sup> خدایا کسی که کارهای خوبش خرابکاری است، چطور خرابکاری‌هایش خرابکاری نباشد؟ گاهی کارهای خوبش هم خرابکاری است. گاهی تقلّاهای زیادی آثار منفی زیادی دارد؛ حتّی اگر با این تقلّاهایت هم به جایی برسی برایت غرور می‌آید و می‌گویی من کردم، تو چه می‌دانی من چه زحمت‌ها کشیدم، چه ریاضت‌ها کشیدم. عبادت می‌خواست تو را از غرور آزاد و تو را عبد کند، تو از این طرف به فرعون تبدیل شدی که منم می‌زنی و می‌گویی عبادات من، ریاضات من، مجاهدات من و چلّه نشینی‌های من. بین زورزدن‌های زیادی چه خساراتی دارد؛ منتهی تا همه‌ی هنر و توانش را به کار نبندد و عملاً بر او مکشوف نشود که تقلّاهای عبد راه به جایی نمی‌برد آرام نمی‌گیرد، خود را به دست خدا نمی‌سپارد تا خدا امرش را اصلاح کند؛ یعنی با توضیحاتی که بنده گفتم مشکل حل نشد. از نظر تئوری و ذهنی فهمیدیم و شنیدیم که تقلّای ما کاری از پیش نمی‌برد؛ اما اینکه به خورد جانمان بنشیند و همه‌ی وجودمان این را باور کند چیز دیگری است. این به دست نمی‌آید مگر اینکه تا نهایت درجه‌ی توانایی خود را به کار بندیم. همه‌ی زورمان را که زدیم و آخر دیدیم هیچی نشد با تمام وجود باورمان می‌آید که از زورزدن‌های ما کاری بر نمی‌آید و تا به این باور نرسیم آرام نمی‌گیریم. تا ما آرام نشویم، خدا دست به کار نمی‌شود. هر وقت آرام گرفتی، خودت را تحویل خدا دادی، خدا درستت می‌کند. مثال زده‌ام؛ بچه‌ای روی صندلی سلمانی نشسته و وول می‌زند. سلمانی نمی‌تواند سر او را اصلاح کند. باید آرام بگیرد تا سلمانی بتواند

---

<sup>۱</sup> سیّدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۵ و محدّث‌نوری، مفاتیح‌الجنان، مناجات بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام.

سر او را اصلاح کند. خدا هم می‌خواهد سیر ما را اصلاح کند. تا آرام نگیریم نمی‌گذاریم خدا کاری برای ما بکند. هی وول می‌زنیم. ای بابا یک دقیقه آرام بگیر، بگذار خدا کارش را بکند، بگذار تو را اصلاح کند. اگر طالب صلاحی خود را دست خدا بسپار؛ مثل یک بیمار که خودش را دست یک پزشک حاذق و خیرخواه تسلیم می‌کند و می‌گوید آقای دکتر هرکاری خودتان تشخیص می‌دهید بکنید، هرچه تشخیص شماست عمل کنید، من هم در اختیار شما هستم. تا خودت را تحویل ندهی پزشک دست به کار نمی‌شود و تا شخص به این باور نرسد که تقلاهایش راه به جایی نمی‌برد، خودش را تحویل نمی‌دهد. به همین خاطر هم هست که انسان تا توانایی در خود سراغ دارد باید در انجام طاعات و عبادات و اعمال صالح بکوشد؛ یعنی تا جایی که زورش می‌رسد تقلا کند.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند      آن قدر ای جان که توانی بکوش

کوشش‌های تو، تو را به وصال نمی‌رساند؛ اما آن قدر ای جان که توانی بکوش چرا؟ چون باید از حجاب کوشش، تلاش، تقلا و توانایی‌های خودت عبور کنی. همین کوشش و تقلاست که تو را از این حجاب بیرون می‌آورد؛ یعنی تمام تقلاها را کردی و همه‌ی زورهایت را زدی و دیدی هیچی نشد، آن موقع از اعتماد و اتکای به تقلا و توان خودت آزاد می‌شوی. این است که این همه تشویق شده که عمل صالح، عبادت و طاعت انجام دهید. این طاعت و عبادت‌ها ما را از حجاب توانایی‌های خود آزاد می‌کند. جزای این تلاش و کوشش این است که سرانجام متوجه می‌شود که از علم، معرفت، طاعت، عبادت، تلاش و تقلائی او کاری بر نمی‌آید. این جزای نمازهای باحالش است، جزای روزه‌های روزهای داغ و طولانی‌اش است، جزای ذکرگفتن‌هایش است، جزای بیدار نشستن‌های در دل سحر و خلوت‌های عبادتش است. جزای همه‌ی تلاش و تقلاهایش همین است؛ یعنی پاداش بزرگی که خدا در قبال طاعات و عبادات به او داد این بود که از حجاب فاعلیت خود عبور کرد. وقتی عبد از فاعلیت خود قطع امید کرد و مأیوس شد از تقلا دست می‌کشد و تشخیص و تدبیر خود را رها می‌کند و به تقدیر و تدبیر الهی تن می‌دهد. آرام می‌شود و دیگر نقشه نمی‌کشد که این

کار را بکنم یا آن کار را بکنم ممکن است مؤثر باشد. وقتی از مؤثر واقع شدن ترفندهای خودش مأیوس شد، دست از تدبیراندیشی‌های خودش می‌کشد و می‌گوید: «النَّهْيُ أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي»<sup>۲</sup> به خود خدا واگذار می‌کند و می‌گوید: خدایا با تدبیراندیشی‌هایت برای من، مرا از تدبیراندیشیدن‌های خودم بی‌نیاز کن و با انتخاب‌هایی که تو برای من می‌کنی، مرا از انتخاب‌های خودم بی‌نیاز کن. به خدا وامی‌گذارد «أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»<sup>۳</sup> کار خود را به خدا تفویض می‌کند و به تقدیرالهی تن می‌دهد، این به آن مفهوم نیست که دست از انجام طاعت و عبادت می‌کشد؛ نه آرام می‌گیرد؛ دیگر شلوغ نمی‌کند؛ مأیوسانه، مؤدب و بدون غرور و شلوغ کردن عمل را انجام می‌دهد. با سرشکستگی و ناامیدی مطلق عبادت می‌کند؛ اما می‌داند از این عبادت کاری بر نمی‌آید. هرچه تقللاً می‌کرد راه را بیشتر برای خودش سد می‌کرد؛ حالا دست از تقللاً برداشت. در کتاب ره‌توشه‌ی دیدار مثالی نوشته‌ام که شما در اتاقی هستید که در اتاق به سمت داخل باز می‌شود، حالا می‌خواهید از اتاق خارج شوید و برای اینکه زودتر در باز شود و خارج شوید در را به سمت بیرون هول می‌دهید. وقتی در را به سمت بیرون هول می‌دهید، در، در چارچوب بیشتر چفت و سخت‌تر بسته می‌شود. این هول دادن‌ها هیچ فایده‌ای ندارد. وقتی هول‌هایت را دادی و از نفس افتادی و دیدی در باز نشد و عقب آمدی و گوشه‌ای نشست، خواهی دید خود در قشنگ به سمت داخل باز شد و راه برای بیرون رفتن راحت باز شد. این تقللاً و فشار آوردن‌ها گاهی اوقات راه‌بندان ایجاد می‌کند و وقتی از اثربخشی تقللاًهای خودت مأیوس شدی در خودش باز می‌شود؛ خدا در را به روی تو باز می‌کند. اینجاست که از حجاب توجّه و امیدداشتن به فهم و توان خویش نجات پیدا کرده و امکان می‌یابد فاعلیت حقّ متعال را ببیند و امرش اصلاح می‌شود. تا وقتی تو فاعلیت خود را می‌دید، فاعلیت خدا را نمی‌توانستی ببینی و می‌گفتی: خودم دارم می‌کنم، فعل خدا را نمی‌دید، محجوب به حجاب فاعلیت خودت بودی. حالا که ول کردی و از فعل خودت ناامید شدی،

۲. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹ و مجلسی، بحار، ج ۹۵، ص ۲۲۶ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌بعدازدعای امام‌حسین (علیه‌السلام) در روز عرفه.

۳. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۴۴.

دیگر فاعلیت خود را نمی‌بینی. فعل از تو سر می‌زند؛ اما خودت را فاعل نمی‌بینی. حالا می‌بینی فاعل خود خداست. همین نماز را هم خدا به پا داشت، تو مُقیم‌الصلاه نبودی، خدا در وجود تو اقامه‌ی صلاه می‌کرد. خدا با زبان تو ذکر خود را می‌گفت، تسبیح، تهلیل، تحمید و تکبیر خود را می‌گفت. حالا فاعلیت خدا را می‌بینی؟ می‌بینی خدا چه کار کرد. اولاً از این حجاب که فاعلیت خدا را نمی‌دید و دائماً تقلّاه، تلاش‌ها، زرنگی‌ها، هنرمندی‌ها، نقشه‌کشیدن‌ها و شلوغ‌کاری‌های خودت را می‌دید و نجات پیدا کردی و دوم امرت اصلاح می‌شود. حالا که آرام گرفتی خدا امرت را اصلاح می‌کند؛ چون اگر آن جایی که داشتی زور می‌زدی و تقلّاً می‌کردی کارت درست می‌شد، گمان می‌کردی خودت کردی، غرور می‌آمد و از خدا بیشتر دور می‌شدی و منیت تو بزرگ می‌شد. اما حالا که دیگر من را نمی‌بینی، فاعلیت خدا را می‌بینی، اگر کارت هم درست شود، می‌گویی خدا مرا اصلاح کرد؛ از من هیچ کاری برنیامد و خدا بود که مرا ساخت، پاک و تزکیه و اصلاح کرد.

✿ انسان اگر با تقلّاً و زور خودش به جایی برسد، تازه یک آدم مصنوعی می‌شود؛ اما اگر کار از طرف خدا و با توفیقات الهی باشد، یک انسان حقیقی می‌شود. اولی سحر و دومی معجزه است. (۱۷:۰۴)

اگر با زورزدن‌ها هم فرد بتواند ویژگی و کمالاتی در خود ایجاد کند، تازه آدم مصنوعی است. چون یک عبد داریم یک متعبد. متعبد کسی است که با زور، تصنع و تقلّاً خود را به عبادت و بندگی وا می‌دارد که آدم مصنوعی است، در کار او تصنع است. عبد چه؟ عبد خودش عبد است، هیچ تقلّایی نمی‌کند، هیچ زوری نمی‌زند، به‌طور طبیعی عبد است. روحیاتش روحیات بندگی است. افکارش افکار بنده است. رفتارش رفتار بنده است. حرف زدن‌هایش حرف زدن‌های بنده است. عبودیت از همه‌ی وجودش آشکار است. فرق است بین متعبد که تقلّاً می‌کند با عبد که بدون تقلّاً عبد است. فرق است بین مترهّد که با تقلّاً زهد می‌ورزد با زاهد. او حال طبیعی‌اش زهد است، زور نمی‌زند و تصنعی هم به خرج نمی‌دهد. کسی که با تقلّاً و زور

خودش به جایی برسد یک آدم مصنوعی است، تصنّعی و صنعتی است، حالت طبیعی نیست؛ اما اگر کار از طرف خدا و با توفیقات الهی باشد یک انسان حقیقی می‌شود. عبد حقیقی خدا و زاهد واقعی می‌شود؛ مصنوعی نیست. گل طبیعی با مصنوعی چقدر فرق دارد؟ گل مصنوعی صورت ظاهر شبیه گل طبیعی است؛ اما آیا آن عطر، بو، لطافت، زیبایی و حیات را دارد؟ نه. اگر کسی هم با ریاضت، تقلّاً و زورزدن‌های زیاد بتواند به جایی برسد، تازه می‌شود یک آدم مصنوعی. عبد واقعی خدا نیست؛ یک متعبّد و یک متزّهّد است. اولی سحر و دومی معجزه است. سحر صنعت بشر و معجزه کار خداست. اگر با تقلّای خودت چیزی شدی تازه سحر شدی، کار خودت و صنعت بشری است؛ اما وقتی خدا درست کرد، چه می‌شود معجزه و کار الهی.

🌸 در هر کاری حتّی عبادت، اگر فاعلیت خودت و خلق را دیدی، سحر است و اگر فاعلیت حق را

دیدی، معجزه است. کار از معجزه بر می‌آید و سحر کاری از پیش نمی‌برد. (۱۹:۴۵)

در همین نمازی که خواندی اگر فاعلیت خود را دیدی که ماشاءالله عجب نماز باحالی خواندم، عجب صحیح، دقیق، به موقع، باتوجه و با حضور قلب خواندم خودت را دیدی که خواندی و سحر است؛ حتّی عبادت چه برسد به کارهای دیگر به طریق اولی؛ اما اگر فاعلیت خدا را دیدی، دیدی خدا عجب توفیق قشنگی داد، خدا چطوری مرا نصف شب بیدار کرد، چطوری مرا سر سجّاده برد، چطوری توجه و حال عبادت به من داد، چطوری مرا موقّق به انجام این عبادت کرد؟ اگر از خدا دیدی و هیچ سهمی برای خودت قائل نشدی که حق هم همین است، معجزه است. انسانی که به خودش نسبت می‌دهد جاهل است و عوضی می‌بیند. حقّ این است که من در عبادتی که انجام شد چه کاره‌ام؟ هیچ چیزش مال من نیست، بدنی که با آن عبادت کردم مال تو بود؟ نه، جان و حیاتی که در تو بود و توانستی عبادت کنی مال تو بود؟ نه، فهم و شعور مال تو بود؟ نه، احساسات لطیف و رقیق معنوی که در تو بود مال تو بود؟ نه، عطای خدا بود. این راه عبادت را خودت کشف کردی یا خدا پیغمبر فرستاد و به تو آموخت؟ همین‌طور ادامه بده. کجای این عبادت مال من بود؟ لذا کسی که به خودش نسبت می‌دهد جاهل است و چشمش عوضی می‌بیند؛ اما اگر دیدی که کار

خداست «ما أصابك من حسنة فمن الله»<sup>۴</sup> هر چیز نیکی به تو اصابت کرد از جانب خداست. اگر این را دیدی، کار خدا را دیدی و معجزه می‌شود. کار خودت سحر و کار خدا معجزه بود. فاعلیت حق را که دیدی معجزه است. کار از معجزه برمی‌آید و سحر کاری از پیش نمی‌برد، خیالتان راحت باشد. قرآن دو جا فرمود: «لا یفلح الساحر حیث أتى»<sup>۵</sup> ساحر از هر دری وارد شود رستگار نمی‌شود و به فلاح نمی‌رسد، خیالتان راحت باشد. یا فرمود: «لا یفلح الساحرون»<sup>۶</sup> ساحران به فلاح نمی‌رسند و رستگار نمی‌شوند؛ لذا کار از معجزه برمی‌آید؛ سحر کاری پیش نمی‌برد. لذا اگر صورت ظاهر هم با تقلا و تصنع‌های خودت و با مؤثر دیدن فعل خودت عملی هم انجام دادی، مطمئن باش که اگر میوه‌ی همه‌ی اعمال ما رسیدن به قرب و وصال الهی است، هیچ خبری از اینها نخواهد شد. تو با اعمال خودت دائم از خدا دورتر شدی. از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام نقل شده است که «فَرَضَ اللَّهُ ... الصَّلَاةَ تَزِيحًا عَنِ الْكِبَرِ»<sup>۷</sup> خدای متعال نماز را واجب کرد که تو را از کبر و غرور منزّه کند؛ اما نمازی که تو خودت را در نماز دیدی، فعل خودت را دیدی، تو را بیشتر متکبر و مغرور کرد؛ یعنی با این عبادت به مقصد که نمی‌رسی هیچ؛ بیشتر از مقصد دور می‌شوی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

۵. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۶۹.

۶. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۷۷.

۷. از امیرالمؤمنین علیه السلام: سیدرضی، نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲، ص ۵۱۲ و مجلسی، بحار، ج ۶، ص ۱۱۰ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۵، ص ۱۰۶۵.

از حضرت زهرا علیها السلام: حرّعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲ و مجلسی، بحار، ج ۲۹، ص ۲۴۱ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۵، ص ۱۰۶۳.